

پنجا

سال بیست و نهم

شماره دهم

دی ماه ۱۳۳۹

ذی قعدة ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۶۸

فهرست مندرجات

صفحه :

۵۶۹	نگاهیانی زبان فارسی	: استاد محیط طباطبائی
۵۷۵	کلید قفل سعادت	: خلیل سامانی (موج)
۵۷۶	دو غزل	: خواجه - خواجه
۵۷۸	دیداری از رومانی	: دکتر باستانی یاریزی
۵۸۹	در باره ادیب پیشاوری	: اداره روابط فرهنگی فرهنگ و هنر
۵۹۰	شرح غزل حافظ	: دکتر بحر العلومی
۵۹۵	آموزش ورشدملی	: دکتر غلامرضا کیان پور
۶۰۳	دیدار	: محمد گلین
۶۰۴	برف	: ابوالقاسم حالت
۶۰۶	سفر صلح	: نوش آفرین انصاری
۶۱۱	میر نجات اصفهانی	: مجتبی کیوان
۶۱۴	باشد و نیست	: عباس کریمی
۶۱۵	امثال افغانی در باره زنان	: دکتر محمد تقی مقتدری
۶۲۲	و انسان وان گوک	: مسعود یاسائی
۶۲۴	خانه	: دوشیزه بتول سعیدی
۶۲۷	دیدار - کتاب	

پهنا

سال پيست و سيموم

شماره دهم

دى ماه ۱۳۴۹

ذيقعدہ ۱۳۹۰

شماره مسلسل ۲۶۸

فهرست مندرجات

صفحه :

استاد محيط طباطبائي :	۵۶۹ نگاهباني زبان فارسي
خليل ساماني (موج) :	۵۷۵ کليد قفل سعادت
خواجه - خواجه :	۵۷۶ دوغزل
دکتر باستاني پاريزي :	۵۷۸ ديداري از روماني
اداره روابط فرهنگي فرهنگ و هنر :	۵۸۹ در باره ادیب پيشاوري
دکتر بحر العلومي :	۵۹۰ شرح غزل حافظ
دکتر غلامرضا کيان پور :	۵۹۵ آموزش ورشد ملي
محمد گلبن :	۶۰۳ ديدار
ابوالقاسم حالت :	۶۰۴ برف
نوش آفرين انصاري :	۶۰۶ سفر صلح
مجتبي کيوان :	۶۱۱ مير نجات اصفهاني
عباس کريمي :	۶۱۴ باشد و نيست
دکتر محمد تقی مقتدري :	۶۱۵ امثال افغاني در باره زنان
مسعود ياسائي :	۶۲۲ و انسان وان گوک
دوشيزه بتول سعیدی :	۶۲۴ خانه
	۶۲۷ ديدار - کتاب

با قراءت آیاتی از قرآن مجید

بمناسبت سالروز درگذشت علامه جلیل

سید حسن تقی زاده

اعلی الله مقامه

ساعت پنج بعد از ظهر چهارشنبه هفتم بهمن ۱۳۴۹

در قالار

انجمن آثار ملی ایران

مجلسی بیادبود آن مرحوم تشکیل می شود .

از اهل علم و ادب و ایمان متوقع است با حضور خود

اعضاء انجمن آثار ملی را ممنون فرمایند .

کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست .

نگار

شماره مسلسل ۲۶۷

سال بیست و سوم

دی ۱۳۴۹

شماره دهم

استاد محیط طباطبائی

نگهبانی زبان فارسی

همانگونه که مملکت در برابر تجاوز کشورهای بیگانه به نیروی دفاعی احتیاج دارد ، همانطور که بدن انسان در مقابل انتقال میکرب و سرایت بیماریهای وبائی باید مصونیت پیدا کند و همانقسم که دستگاه تعلیم و تربیت ملت در داخله مملکت باید از سوء تأثیر افکار ناسازگار بارشد ملی و القای دسیسه‌های فتنه خیز و نفاق انگیز در امان بماند؛ نگهبانی زبان ملی یا فارسی دری هم که استوارترین پایه وحدت ملی و بهترین وسیله تعبیر عواطف و افکار فردی و جمعی و پایدارترین میراث فرهنگی و گرانبها ترین یادگار نیمه دوم از دوهزار و ششصد سال تاریخ فرهنگ و تمدن ملت ایران است از دست اندازی لفظی و تعبیر خارجی و تصرفات ناروا و وظیفه‌ای بسیار مقدس است که هر فردی از افراد ملت باید خود را ذمه دار پاسداری و نگهداری آن بداند. با وجودیکه قرینه و بدگمانی احياناً برخی از فعالیت‌هایی را که در راه نابسامانی و پریشانی اندیشه و زبان مردم انجام میگیرد به بدخواهی و نایکاری و خرابکاری افراد مرتکب تعلیل میکند، من آنها را بر غفلت و مسامحه و بی‌اطلاعی و خودشیفتگی افرادی نسبت به قابلیت ادبی ایشان همواره حمل میکنم و هرگز دلم رضا نمیدهد که پیش خود بیندیشم و باور کنم فردی یا مردی در بوم و بر نیا کانش به زبان ملی خود عالماً و عامداً لطمه و زیان بزند. از طرفی باید به همه مردم حق داد که نسبت به زبان ملی خود اظهار علاقه کنند و برای

آموزش و پرورش و ورزش و بالش آن بکوشند. ولی درضمن، چنین میسرزد که به همگنان خاطر نشان گردد که دامنه این فعالیت و زمینه شرکت ایشان در کیفیت خدمت به زبان ملی، بامیزان اطلاع و تسلط بر زبان رابطه نزدیکی دارد و آنچه که همه بطور متساوی میتوانند در آن عرض وجود و خدمت و قابلیت بکنند همانا تحصیل و تکمیل و تعلیم متن زبان است و هر اقدامی که برتر از این پایه باشد ناگزیر با درجه معرفت و صلاحیت و قابلیت افراد ارتباط پیدا میکند.

همه آموزگاران ادبیات فارسی و دانش آموزان مدارس عالی و متوسطه با مراجعه به متن فرهنگی یا قاموسی میتوانند ضبط صحیح و معنی درست لفظی را استخراج و نقل کنند. ولی آنکه بتواند مشکلات کار زبان را حل بکند محتاج قدرت فکری و ادبی افزونتر از این پایه است. حال اگر سرنوشت تدوین فرهنگی یا وضع لغتی به دست کسی سپرده شود که سطح اطلاع آن متناسب با مقام دانشجوئی باشد زیان این کار امری است که تاکنون موارد خاصی از آن بارها مشهود و معلوم همگنان شده است. فرهنگ برهان قاطع یا فرهنگ اندراج و یا فرهنگ فلان و بهمان از سابق و لاحق مظاهر شرکت افراد ناقابل در تدوین کتبی بوده است که وقت و بیوقت باید عالم و جاهل و باسواد و کمسواد را در موقع مراجعه به لفظ و معنی صحیح هدایت کنند.

زبان فارسی دری یکی از چند زبان معدود ادبی جهان است که در طول مدت هزار و سیصد سال پیوسته در راه پیشرفت و گسترش سیر کرده است و در این عصر مانند همه زبانهای متداول جهان با مشکل تازه بی نظیری مواجه شده که احتیاج به حل سریع و دنباله دار دارد.

باتحول وضع جهان که آدمی هر روز بلکه هر ساعت و دقیقه ای با مفهوم و مصداق تازه ای روبرو میشود و دستگاههای نیرومند ارتباطی به یک چشم برهمزدن این مفهوم و مصداقهای نو- پدید را در قالب الفاظ و اشیاء تازه به هر سومیببرد و به گوش و چشم جهانیان میرساند، این هجوم پیایی الفاظ و معانی تازه از گویندگان هر زبانی مجال درنگ و مسامحه و حتی مشاوره را سلب کرده و به همگنان گوشزد میکند که برای نقل این مفاهیم یا همان الفاظی را باید به کار ببرند که در حین ظهور خود، مفاهیم بدانها خوانده شده اند و یا آنکه به لفظی متناسب با بافت و قماش زبان ملی بدان نام تازه ای داده شود یا آنکه یکی از نامهای کهنه زبان را که مفهوم قبلی خود را از دست داده و از تداول بیرون افتاده است در برابر این نورسیده بگذارند.

اسامی فرنگی که همراه ابزارها و ارمغانهای تازه تمدن غربی به مشرق زمین میرسد صورت ظاهر غالب آنها نشان میدهد که تشریفات بدوی نامگذاری به شیوه علمی و برسنتهای مقرر آکادمیهای زبان چنانکه سزد صورت نگرفته و همان لفظی که در نخستین وهله برخورد از کارگری یا کارمندی بدان اطلاق شده مقام قبول و تعمیم را یافته است. اما برای کسانی که بعداً باید این نامها یا معنیها را به زبان ملی خود برگردانند خوشبختانه مجال بیشتری هست تا با طی تشریفات و مراعات اصول مقر

با توجه بدین معنی که در ساختمان طبیعی هر زبانی لطیفه و خاصیتی جداگانه نهفته است از این تجزیه و ترکیب و تلفیق، تهیه مواد لفظی که با حالت طبیعی زبان سازگار باشد به نحو دل‌پسند صورت نمیپذیرد. بنابراین چنین کاری محتاج به وجود افراد فارسیدانی است که در سخن‌دانی و سخن‌شناسی به مرتبه سخن‌شکافی و سخن‌پزشکی رسیده باشند.

چگونه کسی میتواند در درستی و کمال سخن از حیث لفظ و جمله خود را صاحب نظر بشمارد ولی در تقریر و تحریر مطالب از تعبیر درست و نگارش فصیح و بلیغ بی‌نصیب باشد. خوب است پیش از آن که دست به چنین کار دشواری بزند و مصدر خطائی قرار گیرد آزمایشی از میزان صلاحیت و قابلیت فکر و قلم خود در درست نویسی و شیوا نویسی به عمل آورد و آنگاه گوی لفظی در میدان سخن افکند.

از آغاز مشروطه به این طرف همواره احتیاجی روزافزون به وجود دستگاهی که نگهبانی زبان ملی و تکمیل و تهذیب آن را عهده‌دار باشد در کار بوده و احساس میشده ولی نادانی و بی‌تجربگی عناصر مؤثر در سر نوشت امور مانع از اجرای چنین نیت خیری بوده است. نخستین بار در پنجاه و اندی سال پیش انجمن علمی به عضویت مرحوم محمدعلی کاتوزیان و میرزا رضاخان نائینی و آقای حبیب‌الله آموزگار و عده دیگری به این کار دست زدند و محصول کار ایشان یک دفتر لغت چاپی به نام لغت انجمن علمی بود که بعدها زمینه تدوین فرهنگ کاتوزیان قرار گرفت. یکی دو سال بعد از آن در وزارت معارف وقت دایره‌ای ملحق به دارالتألیف برای کار زبان تأسیس شد که بدان عنوان اکادمی داده بودند. مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و تنی چند از قدمای اصحاب معارف برای شرکت در این عمل دعوت شدند ولی از این داستان کوچکترین اثر کتبی چاپی به یادگار نمانده است.

در هزار و سیصد و چهار مجمعی از فضلا و نویسندگان تهران به دعوت کلنل وزیر در مدرسه عالی موسیقی به نام «آکادمی ادبیات و صنایع مستظرفه» تشکیل شد که نام مرحومان شمس‌العلمای ربانی و میرزا عبدالعظیم قریب و رشید یاسمی و سعید نفیسی و آقای محمود عرفان را از اعضای آن به یاد دارم.

در هزار و سیصد و یازده انجمن مخصوصی به عضویت مرحومان کسروی و صفی‌نیا و سرهنگ مقتدر و آقایان بهروز و نو بخت و عده دیگری در ارکان حرب قشون تشکیل گردید و به زودی تجزیه شد و آقای بهروز و مرحومان صفی‌نیا و مقتدر باسرتیب احمدخان نخجوان باقیماندند و به وضع لغاتی پرداختند که ارتش و ستاد و هنگ و اصطلاحات نظامی دیگر یادگاری از فعالیت لغت‌سازی آن انجمن است.

در سال هزار و سیصد و چهارده فرهنگستان ایران تشکیل شد تا از افراط و تفریط دیگران در کار زبان‌ورزی جلوگیری کند ولی متأسفانه در راه اجرای مأموریت خود چندان رشد و قدرت فنی نشان‌داد و به قبول همان الفاظی تن در داد که اساساً عیب‌جوئی از وجود آنها موجب اصلی تشکیل فرهنگستان بود. بعد از چندی فرهنگ

به‌کردانی و شایستگی خود برای انجام کار منظور چنانکه باید جلب کند و تسلیم شدنش به قبول الفاظ ناسازگار و اظهار تردید رای و تغییر در مواردی که از بیدقتی مرتکب خطائی شده بود مانند وضع گزیر به جای پلیس و تغییر آن به پاسبان بعد از تذکر خیرخواهی و بطور کلی نظیر اینگونه قضایا طوری مقدمه کار را فراهم ساخته بود که پس از حوادث سال ۱۳۲۰ دیگر فرهنگستان نتوانست تجدید حیاتی کند و کوشش مشترك قوام السلطنه و ملك الشعرای بهار و ادیب السلطنه در سال ۱۳۲۵ نتیجه‌ای جز تشکیل يك جلسه مقدماتی نبخشید، جلسه‌ای که بیشباهت به مجلس ختم عمل او نبود. باوجود این باید در نظر داشت که فرهنگستان دوم که براساس قانون مصوب بوجود آمد و دارای اعضاء معینی بود رسماً منحل نشد بلکه در سالیان دراز در حال تعطیل بسر برده است.

خوشبختانه چندتن از اعضاء آن هنوز در قید حیات هستند: آقایان علی اصغر حکمت، جلال همائی، دکتر سیاسی، دکتر عیسی صدیق، حسین گل کلاب، دکتر غلامعلی رعدی، دکتر رضا زاده شفق و دکتر حسینی؛ ولی ادامه تعطیل و تصرف محل تشکیل جلساتش از طرف مدرسه عالی سپهسالار، عملاً وجود آن را کان‌لم‌یکن بحساب آورده است.

کوشش متناوب کابینه‌های دکتر اقبال و دکتر امینی که هر يك از آنها تصویب‌نامه‌ای برای تجدید افتتاح فرهنگستان گذراندند و اسامی افراد تازه‌ای را در آن تصویب‌نامه‌ها بر تعداد بازماندگان افزودند عاقبت به نتیجه‌ای نرسید و هم‌اینک بعد از سی و پنج سال که از تاریخ تأسیس فرهنگستان میگذرد در اول کار انتخاب و افتتاح فرهنگستان باقی مانده‌ایم.

چهار سال پیش که یکی از انجمنهای واژه‌سازی پایتخت با وضع الفاظی عجیب و غریب زمینه‌گسترده‌ای را برای جلب انتقاد عمومی فراهم آورد در مجله‌ی نما مقاله‌ای به قلم اینجانب انتشار یافت که به کار نارسای انجمن خرده می‌گرفت و در برابر آن راه حل با نمونه‌های انسب و اصلح از الفاظ فارسی در همان مایه و زمینه مواد معهود نشان میداد، در نتیجه بار دیگر توجه اولیای امور مانند سی و اندی سال پیش از آن به موضوع حفظ زبان از تعرض زیان بخش جلب شد. با اصرار برخی از خیراندیشان که در هیأت دولت مقام و منزلتی رفیع داشته‌اند، از طرف نویسنده مقاله شرحی راجع به دشواری عمل مجزا و لزوم افتتاح فرهنگستان به جناب آقای نخست‌وزیر نوشته شد. در پاسخی که بدان داده شد نوید اقدام سریع برای حل مشکل از طرف دولت قید شده بود. بعد از مدتی کوتاه معلوم شد که انجام این کار مهم به وزارت فرهنگ و هنر واگذار گردیده است و بر همین اساس از طرف جناب آقای پهلبد يك استفتا یا پرسشی با قید محرمانه درباره معرفی اشخاص صاحب صلاحیت برای عضویت در فرهنگستان به پیش از يك صد و پنجاه ادیب و نویسنده و استاد و دانشیار و دبیر و کارمند عالیمقام فرهنگی در تهران و شهرهای بزرگ دیگر فرستاده شد و از همه استفسار کردند که چه اشخاصی را برای عضویت فرهنگستان زبان فارسی و فرهنگستان هنر و ادبیات ایران صالح میدانند. همان اوان روزی در باش

نظر مرا در این باره پرسیدند و آنگاه دریافتم آنچه را که من امری مستقیم و محرمانه و محدود پنداشته و بدان پاسخ مستقیم داده بودم تا حدی عمومیت داشته بود و چون نظر خویش را از پیش داده بودم ناگزیر از آقای رئیس دانشگاه عذر سکوت خود را خواستم.

اینک مادر مقابل کار انجام شده‌ای قرار گرفته‌ایم و جناب آقای وزیر فرهنگ و هنر به معرفی نه نفر از افرادی که سه تن از آنها در فرهنگستان دوم عضویت داشتند و شش تن دیگر که صلاحیت آنها مورد قبول معاونت فنی آن وزارت قرار گرفته است اقدام نموده‌اند و در باغ امید را به روی اهل قلم گشوده‌اند.

انصاف بایدداد کار دشواری است و داوطلب بسیار و افراد کارآمد و کاردان محدود بلکه از شمار انگشتان دودست هم کمترند و تشخیص صالح و قابل از آن میان کار آسانی نیست.

نمیدانیم حاصل استفتای وزارت فرهنگ و هنر چه بوده است و آیا جز این نه نفر حتی بقیه - السیف اعضاء قدیم فرهنگستان هم در آن رفتارندم رأی کافی بدست نیاورده بودند که قضیه بدین اجمال و اختصار برگزار گردید؟

بهر حال چون نتیجه استفتای دسته جمعی قاعده چنین بوده دیگر مجال انتقاد برای رأی دهندگان میسر نیست و ناگزیر در انتظار کیفیت عمل روی قلم را به سوی دیگری متوجه میسازیم.

نمیدانم چرا هنوز عده‌ای از ارباب قلم از این معنی تغافل ورزیده‌اند که زبان فارسی دری زبانی مستقل و قدیمی بوده و آغاز استعمال آن لااقل به آغاز دوران اشکانی میپیوندد و آن فرض بی‌اساسی که در فرهنگ جهانگیری و به نقل از آن کتاب در فرهنگها و دستور نامه‌ها و مقاله‌های انتشار یافته طی سالیان دراز بارها تکرار شده است که زبان فارسی مشتق از زبان پهلوی و زبان پهلوی از فرس قدیم اشتقاق یافته است دیگر امروز قابل اعتنا نیست و کسی که از چنین فرضیه بی‌اساسی پیروی کند باید او را جاهل به مبانی اولیه زبان‌شناسی در مورد زبانهای ایرانی شمرد. زبانهای اوستائی و پهلوی و فارسی دری به موازات یکدیگر همواره از زمان ماد دوره اردشیر بابکان در این کشور متداول بوده است. از این میان فارسی دری و پهلوی اشکانی که بیش از پهلوی دوران ساسانی زیر نفوذ خط و زبان آرامی قرار داشت، در روزگار اشکانیان شانه به شانه زبان یونانی و آرامی در این کشور مورد استعمال بوده است. متأسفانه از وجود زبان فارسی و پهلوی و اوستائی در دوران هخامنشی کوچکترین سند کتبی مربوط بدان عصر در دست نداریم، ولی کتیبه‌های هخامنشی نشان میدهد که در آن عصر زبانهای که همراه با زبان فارسی باستانی به کار میرفته‌اند غالباً با زبان فارسی کتیبه‌ها هم‌ریشه نبوده‌اند، مانند عیلامی و بابلی و آشوری و آرامی که حتی در تحریر اسناد دیوانی کشور هم جای فارسی باستانی را میگرفته‌اند. پس آنچه از بابت اشتقاق زبانی از زبان دیگر در جهانگیری آمده و از راه برهان قاطع و دستور قریب در ذهن همگی نقش بسته باید بدانیم که سخنی بی‌اساس است.

این سه زبانی که از بر

به آن دیگری مستلزم تصرفاتی بوده است که نظیر آن را در رشتار و آرتشتار و لشکریا امرتات و امردات و مرداد و نظائر آنها مینگریم. پس استفاده از لفظ زبانی برای افزودن ثروت لفظی بر زبان دیگر به دون مراعات مبانی خاص صرف زبان فارسی کاری غلط خواهد بود. در این صورت وسعت اطلاع زبانشناسی نظیر مسیو بنوینست فرانسوی و دین محمد هندی در زبان پهلوی اشکانی و ساسانی اگر با تسلط آنان بر زبان فارسی در پی همراه نباشد نمیتواند باری از دوش دستگاه لغت فارسی بردارد و از این زباندانی به فرض مراجعه و اقتباس جز زیان بخشی سودی متصور نیست. از طرف دیگر قالب لغوی کامل پرداخته‌ای که برای فارسی دری در نظر میگیریم باید مواردی جهت قبول الفاظی داشته باشد که در متون ادبی قدیم و جدید فارسی رایج بکار رفته است و در تشخیص روا از ناروا نباید تنها ناظر به منشأ اشتقاق نخستین هر لفظی بود.

آری زبان وسیله تفهیم و تفهیم آدمیان است و اگر در کیفیت این خاصیت اصلی را از دست بدهد یا سست کند در حقیقت نقض غرض شده است.

در فنون ادبی اصلاح سهل و ممتنع از ریزه کاریهای سخنوری است که رشید و طواط چون درک زمان سعدی و حافظ را نکرده بود آن را به فرخی سیستانی اختصاص میداد. این تعبیر ادبی اختصاصی به شعر ندارد و شامل هرائر و پدیده‌ای میتواند گردد.

زبان فارسی در میان زبانهای که کم و بیش برای من آشناهستند دارای خاصیت سهل و ممتنع است. مخارج حروف زبان، فرمترین مخارج حروف است. اصوات و حرکات آن در صورت و حالت فعلی محدودترین و ساده‌ترین صورتهای و حالتها را دارد. الفاظ فارسی دری بسیار ساده و آموختن آن خیلی آسان است. چنانکه مینگریم يك ايران شناس خيام شناس، حافظ شناس بآدانستن چند دوجین لغت فارسی که از چند صد تجاوز نکند میتواند خود را خاور شناس بخواند و بداند. در صورتیکه برای زبانهای دیگر معرفت مقدماتی الفاظ باید از رقم صد به هزار برسد. آری آشنائی با زبان فارسی بطور کلی فوق العاده آسان ولی احاطه بر معرفت زبان فارسی کاری ممتنع است.

از دیگری سخن نمیگویم که حمل بر غیبت و عیبجویی گردد، از خود مایه میگذارم و اعتراف میکنم، شصت و دو سال است فارسی میخوانم و میآموزم و مینویسم و غالب متون فارسی مستقل یا مختلطی که به چاپ رسیده و توفیق دسترسی به آنها را یافته‌ام از نظر مطالعه گذرانده‌ام. چهل سال است درباره سخن و سخنوران ایران اظهار عقیده میکنم اما هر وقت بکار شده یا به کاری که باید بشود مینگرم و مقایسه میکنم، انصاف میدهم که وصول حد کمال برایم میسر نیست. نباید به صرف آشنائی با چند متن معروف و چند فرهنگ و چند لفظ کهنه و نو از درک حقیقت و انصاف غافل شد و پنداشت که ما برای اظهار نظر در سر نوشت زبانی که درک مرحله کمال آن از فراخور عمر دراز انسانی خارج

قطعی بکنیم و دیگران را وادار به قبول آن کنیم همانطور که يك فارسيزبان بخارا ئی یا لاهوری و دکنی به اعتبار قدمت نفوذ زبان فارسی در قلمرو سکونت خود توانائی دخالت در تعیین سر نوشت فارسی امروزی را ندارد.

این معجون مفرح و مقوی و شیرینی که زبان فارسی دری نام گرفته است اجزای مهم متعددی دارد که از ترکیب آنها کیفیت حاضر را یافته است. ولی این خاصیت کلی معجون با هیچ يك از اجزای آن همراه نیست و نمیتوان جزء را به جای کل به کار برد. فارسیدان ممکن است عربیدان، پهلویدان، ترکیدان، پشتودان و اوستا دان باشد ولی فارسیدانی برتر از همه و در ماوراء همه امری کلی و ذاتی و مستقل است.

آنکه حق اظهار نظر درباره زبان فارسی دارد تنها آشنا به زبانهای قدیم و جدید دیگر نیست بلکه کسی است که زبان فارسی را مانند يك کلی مستقل و مشخصی در حد کمال متصور خود با مراعات مبادی و مبانی و اصول لغوی درست بشناسد یعنی درست بگوید و درست بخواند و درست بنویسد و درست دریابد و درست برگرداند. اما منظور از این درستی در سطح ادنای آن نیست، بلکه در حد کمال ادبی و لغوی متصور میباشد که به مرز ممتنع بیش از سهل نزدیک است.

خلیل سامانی «موج»

کلید قفل سعادت

مربیان ملل گر به چاره برخیزند	جهانیان بهم از راه جهل نستیزند
سواد کشوری آباد کاندراو مردم	بپروراندن گل های علم برخیزند
توان به مدرسه یی باب چند زندان بست	خوش آن گروه کز آموختن نپرهیزند
درست شیوه آموزش آن دبستانراست	که کودکانش از آموزگار نگریزند
به اهل فضل برآزدنشان، ولیک نخست	سزد نشان فضیلت به سینه آویزند
سزا است چون تن و جان با جماعتی آمیخت	که جز کتاب نخواهند با کس آمیزند
کلید قفل سعادت بدست طایفه ایست	که طرح مکتب تعلیم و تربیت ریزند

فدای پاکی دریا دلان بحر سخن

که «موج» را به گهر یافتن برانگیزند

خواجوی کرمانی

(وفات ۷۵۳ ق)

منزل، اریار قرین است چه دوزخ چه بهشت
سجده گه، گر به نیاز است چه مسجد چه کنشت
جسای آسایش مشتاق چه هامون و چه کوه
رهزن خاطر عشاق چه زیبا و چه زشت
عشق بازی نه به بازی است که داندۀ غیب
عشق در طینت آدم نه به بازیچه سرشت
تا چه کردم که ز بد نامی و رسوائی من
ساکن دیر مغنم به خرابات نهشت
گر سر تربت من باز گشائی بینی
قالیم سوخته و گل شده از خون همه خشت
همچو بالای تو در باغ کسی سرو ندید
همچو رخسار تو دهقان بچمن لاله نکشت
بر گل روی تو آن خال معنبر که نشانند
بر مه عارضت آن خط مسلسل که نوشت
تا به چشمت همه پاکیزه نماید «خواجو»
خاک شو برگذر مردم پاکیزه سرشت



خواجۀ شیرازی

(وفات ۷۹۲ق)

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم، اگر بد؛ تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
همه کس طالب یارند، چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است، چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خیاک در می‌کده‌ها
مدعی گرنکند فهم سخن گو سز و خشت
نا امیدم مکن از سابقۀ اطف ازل
تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت
نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
حافظا روز اجل گر بکف آری جامی
یک سر از کوی خرابات بر ندت به بهشت
مقایسه دو غزل از بانو دکتر نصرت تجربه کار سردبیر مجله است .



باستانی پاریزی

(رومانی)

پرده‌هایی از میان پرده

دیداری از رومانی

- ۲ -

در رومانی کسانی که با فارسی آشنا باشند خیلی کم هستند، در بخارست، غیر از اعضاء سفارت، وچندتن ایرانی، فقط سه چهار نفر هستند که فارسی میدانند، اما در شهرهایی مثل کنستانتزا و کلوژ، با وجود دویست سیصد هزار جمعیت، حتی يك تن فارسی نمیدانند. این نکته را به اغراق نمی‌گویم. مخصوصاً تحقیق کردم.

در کلوژ، که شهری است بسیار زیبا در شمال رومانی - بالای کوه‌های کارپات - يك آکادمی بزرگ هست، و کتابخانه‌ای دارد، درین کتابخانه حدود دویست جلد کتابهای فارسی و عربی و ترکی خطی محفوظ و «غریب» مانده‌اند. کتابها و قرآن‌هایی که سالی يك بار هم حتی کسی به آنان دست نمی‌زند. مصحفی در میان زندیقان...

با دیدن کتابها من که گوئی پس از يك ماه آشنای فارسی زبانی یافته بودم، همه آنها را زیر و رو کردم و ورق زدم. نخستین کتاب که گشودم جنگی عربی بود، منتهی در پشت آن، باین چند بیت شعر فارسی که تك تك نقل شده بود برخورددم:

از بس که نازك است تن بی نظیر او پیداست هر چه می‌گذرد در ضمیر او!

ثنائی (سنائی)

دلی است در بر من ز آبگینه نازکتر که گر غبار نشیند درو شکسته شود!
دارم از شمشیر او زخمی که بعد از سوختن گریب فشارند، از خاکستر من، خون می‌چکد

یول قلی بیگ شاهلو

ما سموم خشك سال ناامیدی خورده‌ایم سبزه‌ماگر ز دریا سرزند سیراب نیست

شافی تكلو

فکرش را بکنید، آدم فارسی‌زبان، در آن طرف کوههای کارپات، وقتی این ابیات دل‌انگیز را می‌بیند چه حالتی باودست می‌دهد. معجزه شعر فارسی را در آنجاها میتوان دید. این کتابها ظاهراً از يك مرد متمول پولدار اسلامبولی بوده‌است که هم فارسی میدانسته و هم عربی و هم ترك بوده. کتابها از اسلامبول به اسکندریه منتقل شده، و يك عتیقه فروش رومانی که در اسکندریه سکونت داشته، مجموعه کتابها را برای کتابخانه خصوصی يك دانشمند برجسته رومانی بنام تیموتی چی پارویو Timotei Cipariu خریداری کرده و بعد از مرگ آن محقق، به کتابخانه

فرهنگستان رومانی کلوز سپرده شده است. کتابها فهرست مرتبی ندارد، کوشش کرده اند برایش فهرست درست کنند، اما کسی که نمیداند خط فارسی از راست به چپ نوشته میشود، چگونه میتواند «رسالة فی بیان الفاظ الکفر» را در میان يك جنگ بدخط که از چهار گوشه با شرح های «حاشیه بادامی» پر شده است فیش کند؟ باید دانشگاه کلوز از آقای محمد تقی دانش پژوه استاد محترم و عضو کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دعوت به عمل آورد تا چند روزی در کنار رود «سم» خیمه پهن کند و سمند اندیشه را «سم سو» زند شاید چیزهایی بیابد. بنده در همان تصفح اولیه دو نسخه اسکندرنامه و دو نسخه گلستان سعدی یافتیم که قابل توجه بنظر میرسید. شاهنامه آنها هم دارای مینیا تورهایی هست، البته کهنه نیست، تیتراها و عنوانها را که با خط قرمز نوشته اند، با متن مطابقت نمی کند. چنان بنظر می رسید که پس از نوشتن متن، يك تن دیگر غیر از خطاط اولیه، تیتراها را نوشته که فارسی نمیدانسته - شاید ترك بوده - و تیتراها را به ردیف از روی نسخه اولیه نقل کرده، و بالتیجه اشتباه شده چنانکه (ص 271) تیترا گفتار اندر گریختن افراسیاب است، اما متن مربوط به اردشیر بابکان و فتح قلاع کرمان میشود!

اخلاق ناصری خواجه نصیر، کتاب نگار دانش، دو دیوان حافظ، عوامل مأة، عیار دانش - که در زمان ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی [هند] نوشته شده، (بهروال کلیله و دمنه)، گلستان محرر شیخ محمد عظیم (دوازدهم ربیع الاول ۱۲۱۷)، از آنجمله بشمار میروند. همچنین يك دیوان متنبی دارند، شرحی نیز از دیوان متنبی دارند بخط محمد بن عبدالرحمن ابن عبدالمجید الحسینی التبریزی فی سلخ ربیع الاول سنه سبع وثمانین و ستمایه، [۵۶۸۷] که گمان میکنم از قدیمی ترین نسخه های این کتاب باشد، و جالب آنست که در آخر آن ذکر شده «این کتاب از روی نسخه مورخ ۴۰۲ هـ - که خود شاعر آنرا مرتب کرده بود رونویس گردیده»، کتاب قصه قهرمان قاتل به ترکی به سیاق امیر ارسلان خودمان و همچنین کتاب سندباد به ترکی مورخ ۱۰۴۶ هـ، و داستان ده وزیر سلیم جواهری را هم لابد آقای دکتر محجوب از آنها عکسی خواهند خواست. در يك جنگ ادعیه ترکی به عربی و فارسی سال وفات سعدی را چنین نوشته (وفات خواجه سعدی شیرازی سنه ۶۹۱)، و يك جنگ دیگر هست که تاریخ وفات بسیاری از شعرای ما را به نظم به صورت ماده تاریخ دارد - از آنجمله تاریخ وفات خواجه نصیر طوسی، خواجه حافظ، امیر خسرو دهلوی، خواجه سلمان، کاتبی نیشابوری، کمال خجندی، خواجه عبیدالله؟ (شاید عبدالله انصاری؟) عبدالرحمن جامی، خواجه عصمت و تاریخ وفات سعدی را - هر چند مصراع اول آن کمی دقیق نوشته نشده بود، چنین ضبط کرده و ماه و روز و ساعت آن هم آمده:

چو در گرچه در بحر گنجه گم‌ام ولی از دهستان شهر قم‌ام^۲
 - اما مترجم دوم ، آری مترجم دوم یعنی يك مترجم ترك هم لازمست ، زیرا باید
 يك تن باشد که مفهوم سنگ نبشته روی قبر را برای صاحب قبر - اعنی نظامی علیه‌الرحمه
 ترجمه کند ، چه شاعری که پنج جلد کتاب ضخیم او به شعر فارسی است و بنام «پنج گنج» یا
 «خمسه نظامی» خوانده میشود ، نقش سنگ قبر او را چنین ضبط کرده‌اند : «شیخ نظامی
 گنجالی ، ایلپاس یوسف‌اوغلی» ؛ پدرت بسوزد ای «کپه اوغلی روزگار» که این عبارت را
 جانشین این شعر کرده‌ای :

بیاد آور ای تازه کبک دری که چون بر سر خاک من بگذری
 گیا بینی از خاکم انگیخته سرین سوده ، پایین فرو ریخته
 چو آنجا رسی می درافکن بجام سوی خوابگاه نظامی خرام...
 سخن کوتاه باید کرد ، ما را چه رسد که این حرفها را بنیم و برای خود «خانه
 آبادانی» درست کنیم ؟ همان بهتر که هم قول همان «نظام‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف»
 متخلص به نظامی گنجوی شویم و بگوئیم :

نظامی به خاموشکاری بسیج به گفتار ناگفتنی درمیپسج
 چو هم رسته خفتگانی خموش فرو خسب یا پنبه درنه به گوش
 پیاموز ازین مهره لاجورد که با «سرخ» سرخ است با «زرد» زرد
 ازین توسنی به که باشیم رام که سیلی خورد مرکب بد لگام
 چو تازی فرس بد لگامی کند خر «مصریان» را گرامی کند...
 نظامی سیک باش ، یاران شدند تو ماندی و غم ، غمگساران شدند
 که داند که این دخمه دام و دد چه تاریخها دارد از نیک و بد ؟
 (ناتمام)

۲- داستان دگرگون شدن نام گنجه مربوط میشود به جنگهای میان ایران و روس و
 شکست ایران از طایفه روسیه که همانا بنی‌الاصفر در اخبار اشارت به ایشان است (روضه‌الصفاء
 ج ۹ ص ۲۷۶) و شکست جوادخان زیادلودرغره شوال ۲۱۸ ق (۸۰۳ م) و کشته شدن خود
 و فرزندش ، و سه ساعت قتل عام مسلمانان شهر به دست ایش‌پخدر ، سردار روسی ، و فتح مجدد
 آن به دست «مدد» در سال ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م) ، و همه اینها در ایام فرمانروائی فتحعلیشاه
 قاجار صورت گرفت ، پادشاهی که به قول صاحب همان روضه‌الصفاء «به وفق عقل و رأی و دانش
 ارسطاطالیزی در پیکر اسکندری جمع کرده داشت ! (ج ۹ ص ۴۱۶) .

فرزند داریوش

بر موج برق پویه، دمامد یکی غریو
کای نیکبخت، اگر به خطامیروی، بدان
بر سرفرازیت، نه همین بیستون گواست
تا سروری است کارتو، گو آب و نان مباح
گیتی بکام جنگ و، تو آسوده بر کنار
بر عارفان راز حقیقت، برهنگی
تاریخ افتخار تو، با زر نوشته اند
تا شربه شیر پیشه توئی، دیگران سگ اند؟
گندم بکاروان جویین خور، که کس نبرد
آسان گرفتن از تو و، تاراج گنج نفت
آهن بیار و شعله آتش به کوره زن
افسار زر بگردن خود گیر و غم مدار
گر ناز این ستاره بدوشان، بجان کشی
تا زنده باد گرم تو پیچد به مرده باد

گیجیم ازین غریو دمامد، که یکنفس
غول آرمیده در دل این جعبه، یا ملک؟
جامی بده، که دیده غمدیده واکنم
با نیک و بد، بساز فریدون و دم مزن

مارا، بخود رها نگذارد، ز نیش و نوش
اهریمن است در پس این پرده، یا سروش؟
این صبحدم، ز وحشت آشفته خواب دوش
کمتر، درین زمانه، رسد کس به آرزوش



شرح يك غزل حافظ

تقریر استاد علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر

-۴-

نه هر خبر که شنیدم سری به حیرت داشت
ازین سپس من و ساقی و وصف بیخبری
کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
که زیب تخت و سزاوار ملک و تاج سری
ببوی زلف و رخت میروند و میآیند
صبا به غایبه سائی و گل به جلوه گری
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی بصری
سوی فلان کس: یعنی بخیال و انتظار او، بویه یعنی امید و انتظار.

کرا بویه وصلت ملک خیزد یکی جنبشی بایش آسمانی
مستعد: از مصدر استعداد و از ماده عده مشتق است، عده یعنی تهیه و بسیج، پس
استعداد یعنی آماده شدن و بسیجیدن. اما استعداد در اصطلاح فلسفه قوه قریب به فعل است.
مثلا درختی که شکوفه کرده است استعداد میوه دادن دارد، مستعد بمعنی آماده و حاضر است
و مستعد نظر بودن یعنی استعداد و آمادگی شهودی داشتن.
وصال: پیوستگی.

جام جم: در فارسی به جمشید اطلاق می شود و گاهی شعرا منظورشان از جم سلیمان بن
داود است چنانکه مقصود از ملک سلیمان شیراز و تخت جمشید است. در افسانه های قدیم مذکور
است که جمشید جامی داشته که اسرار دنیا را نشان میداده است. این جام را جام جهان نما
و جام گیتی نما نیز گفته اند: فردوسی جام گیتی نما را از کیخسرو دانسته و در داستان بیژن و منیژه
گوید که چون کیو از یافتن فرزند خود بیژن نومید شد کیخسرو وی را در جام جستجو کرد:

پس آن جام بر کف نهاد و بدید	در او هفت کشور همی بنگرید
ز ماهی بجام اندرون تا بره	نگاریده پیکر بدو یکسره
چه کیوان، چه هرمز، چه بهرام و شیر	چه مهر و چه ماه و چه ناهید و تیر

معزی نیز آن را جام کیخسرو نامیده است:

همیشه رای تو روشن، همیشه عزم تو محکم

یکی چون جام کیخسرو، یکی چون سد اسکندر

مطار آنرا جام جم خوانده است:

تحقیقات کمی (باتشدید میم) و مشروح در زمینه نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی، خود نیاز به مطالعه و توسعه و گسترش دارد، بیشتر عوامل متغیر فرهنگی در برابر عوامل تابع مانند عامل متغیر اقتصادی است، ولی مسلماً انتخاب تدابیر منطقی و خط مشی صحیح همانطوریکه در امور اقتصادی میسر است در امور فرهنگی نیز عملی است.

متأسفانه چنین بنظر میرسد که علم همیشه نمیتواند دستورالعملی جهت امحاء و الفاء ناسازگارهای سیاسی و اجتماعی بجامعه ارائه دهد و لکن همانطور که تاریخ بکرات نشان داده فرهنگ جوامع از بذرهائی برخوردار است که میتواند توان بخش والهام گر تمام مردم برای بهزیستن باشد.

دیدار

تو را دیدم پس از سالی ولی در رهگذر دیدم
 پپایت جان فشانم گر تو را بار دگر دیدم
 مرا دیدی ولی از بار غمها خسته جان دیدی
 تو را دیدم من و از شاخ پر گل تازه تر دیدم
 مرا دیدی که غمگین تر ز پائیزم ولیکن من
 تو را چون باغ پر گل از طراوت بارور دیدم
 مرا بی تو چراغ عمر کم کم رو به خاموشی است
 تو را در جلوه چون خندیدن گل در سحر دیدم
 مرو، ای بخت غافل مانده از من، گردلت خواهد
 که من دل را بدنبال تو عمری در بدر دیدم
 پریشان روزگار یها کشیدم سالها د گلبن ،
 اگریک لحظه خندیدم ، دمی شادی اگردیدم

محمد گلبن

برف

بسکه دیروز برف آمد، امروز سیمگون است هربام و هر در
سرزده است آفتابی دل افروز تا فشاند بر آن سیم‌ها زر
برف گردد بخار و کشد آه
آهی از بهر او سخت جانگاه

گوید ای چشمه نور سویم پرتو مهر بفکن زمانی
تا که گردد دلم گرم و گویم بهرت از حال خود داستانی
از ستم‌دیدگان داستانهاست
شاید اینهم یکی از همانهاست

تا که در آسمان بود جایم دامنم پاک بود از پلیدی
پاکدامنی‌ام از برایم بود سرمایه روسپیدی
انقلاب هوا کار من ساخت
ز آسمان بر زمینم در انداخت

تا ز چشم فلک اوفتادم پیش مردم چو خاک آمدم پست
تا که روسوی پستی نهادم پاکی دامنم رفت از دست
تا مرا خاک بگرفت در بر
ساخت کم‌کم مرا خاک بر سر

چونکه بر روی بامی نشینم افکندم از آن بام در کوی
چونکه منزل به کوئی گزینم پایمالم کنند از همه سوی
آن مرا راند از در بیاروب
این کند پیکرم را لگد کوب

سوی هر کس که می آورم رو زود او روی گرداند از من
 گر کنم جای در دامن او زود دامن بر افشاند از من
 من که هستم که با من ستیزند ؟
 من چه هستم که از من گریزند ؟
 گاهگاهی اگر بر سر من دست رغبت کشد طفل شوخی
 خواهد او نیز از پیکر من بهر سرها بسازد کلوخی
 گر کسی هم دمی دل به من بست
 خواست سازد مرا آلت دست
 بر سرم بسکه خاک محن ریخت پیکرم سخت فرسوده گردید
 بسکه هر کس برویم لجن ریخت دامن پاکم آلوده گردید
 بسکه دیدم ز هر سو تب و تاب
 استخوانم شد از خود خوری آب
 تا که آرایش عالم خاک لای و گل را به من چیرگی داد
 آن دل روشن و دامن پاک جابه ناپاکی و تیرگی داد
 من که بودم بدان روسپیدی
 روسیاهم کنون از پلیدی
 هر که آمد درین محنت آباد بیگنه آمد و پر گنه رفت
 هر که چون من درین ورطه افتاد روسپید آمد و روسیه رفت
 در زمین جای آسودگی نیست
 کیست کو غرق آلودگی نیست ؟
 چند مانم بدین ناتوانی ؟ چند باشم بدینسان زمینگیر ؟
 دیگر ای مشعل آسمانی گشتم از روی اهل زمین سیر
 کن ز رحمت بخارم چو آغاز
 جانب آسمانم بیر باز

